



شماره ۷	اول مهر ماه ۱۳۰۵	سال ۴
No. 7	24 Septembre 1926	Année 4

قیمت فلسفی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

آینده بشر

بقیه و ختام

دلیل عقلی و حسی برای اثبات بهبودی آینده بشر - انسان چگونه اشرف مخلوقات است - سلام دهگانه بهبودی آینده بشر - موقع ایران و علت انحطاط آن.

ون در یکی از مقاله‌های گذشته گفتم که آینده بشر
 بتحقیق روشن دیده می‌شود و بسیاری از علایم و
 آثار آن را از حالا میتوان مشاهده کرد، درینجا



لازم می بینم افکاری را که مرا به این نیک بینی وادار میکند قدری شرح دهم:

در اینکه هیئت جامعه بشری همواره در تبدیل حال و انقلاب است هیچ شکی نیست و حتی در این قرن اخیر این تبدل و انقلاب بقدری تند و پرغوغا شده که با اندک دقت آنرا محسوس میتوان دید. ولی فهمیدن اینکه آیا این تغییر حال رو بخوبی می رود یا بدی چندان آسان نیست و حتی در ظاهر دلایل بدینی فراهم تر است چه علایم بهبودی فرسخها از نظرها دور و اوضاع عالم نیز روز بروز بدتر و تاریک تر دیده می شود! لیکن در حقیقت اینطور نیست. نزدیک شدن یک آینده روشن و نیکی اوضاع آتی بشر را با دو دلیل عقلی و حسی میتوان اثبات کرد:

اول -- هر صاحب عقلی تصدیق میکند که خلقت این همه عوالم که زمین ما در میان آن مانند دانه خردل و یا مثل قطره از دریاست بی علت و بی حکمت نبوده و نیست. امروز هر حرکت و جنبش که از افراد بشر و حتی از محقرترین حیوانات سر میزند بدون یک سابق و یک غرض نمی باشد یعنی هر حرکت خواه فکری و خواه بدنی باشد همیشه هدفی در جلو خود دارد و آن عبارت از جلب نفع و رفع شر و یا تحصیل لذت و تبعید زحمت و یا تغذیه بدن و روح یعنی کوشش در حفظ بقای خود میباشد. پس در این صورت البته خالق کاینات هم از خلق کردن اینهمه موجودات و بسط بساط ممکنات مقصدی دارد و هدفی را تعقیب میکند. اینهمه جهانهای بکران از خود و بخود به وجود نیامده اند و بر خود این راه دور و دراز تکامل را نمی پیمایند:

سر بر این جزر و مد و انقلاب
موج قلب اوست اندر کاینات

و اینهمه جوش و خروش و اضطراب
غمزه ای از چشم وی در ممکنات

و باز هر عقل قبول میکند که غرض نهائی از خلقت آدم رسانیدن او بدرجه کنونی نیست یعنی درجه تکامل بشر در انسانهای کنونی باخر نرسیده است. اگر کسی تصور کند که انسان امروزی آخرین درجه ترقی و کمال است باید بعقل او خندید! آیا چگونه قبول میتوان کرد که مقصد غائی از خلقت آدم، پروردن همین انسانهای کنونی بوده است که زمین را نمونه جهنم ساخته و پر از لوٹ فتنه و شرارک و ظلم و وحشت و شقاوت و کثافت نموده‌اند! این تصور خلاف حکمت بالغه و قدرت خالقه خدا است. انسان را که اشرف مخلوقات خوانده‌اند نه برای این است که بمحض اینکه نام انسان بدو اطلاق شد او را شریف‌ترین مخلوقات باید شمرد چه بسا حیوانات که از بسیاری از آدمیان امروزی شریف‌ترند. بلکه شرافت آدمی ازینجاست که آن نور الهی که از عالم لاهوت نزول کرده و بهر يك از ذرات موجودات، روح جاودانی بخشیده است، در انسان دوره نزول خود را تمام کرده شروع بصعود میکند تا بمبده و مرجع خود برگردد و چون انسان، مبده این صعود قرار گرفته است لهذا اشرف از مخلوقات قبل از خودش است یعنی شرافت در ذات انسان بالقوه موجود است ولی باید آنرا از قوه فعلی بیاورد و بمنصه ظهور بگذارد تا آنوقت اشرفیت خود را ثابت کند! و آنها ممکن نمی‌شود مگر به اینکه ترك مقام حیوانیت گوید و يك قدم فراتر نهد یعنی خود را بدرجه کمال برساند! بنا برین آیا کدام بشر امروزی می‌تواند ادعا کند که او انسان کامل و اشرف مخلوقات است، آیا این انسانهای کنونی را که در اغلب اعمال خود از حیوانات درنده هم وحشی‌تر و خونخوارتر شده و غرق در شهوات نفسانی و خیالات شیطانی گردیده‌اند اشرف مخلوقات و آخرین نمونه

نخلقت و جلوة قدرت خدائی می توان شمرد؟

حیرتم افزاید این دعوی تو! کو شرافت دردل و درزی تو؟
تو که غرق شهوت و حرصی و آرز چون شوی تواز شرافت سرفراز؟

پس این میفهماند که درجات عالیتری برای انسان موجود است که باید طی نماید و حتماً و قطعاً این درجات بهتر و زیاتر و بلندتر خواهد شد و آینده بشر عبارت از طی این درجات است. اما دلیل حسی که بتوان با آن بی بروشنی آینده بشر برد این است که اگر نظری بقانون نشو و نما و تکامل انواع بیندازیم مشهود و عیان می بینیم که در کره ارض چگونه جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها ترقی کرده و روز بروز کاملتر شده اند. در آغوش میلیونها سال و در مشیمه هزاران قرنها کم کم و قدم بقدم جوهر حیات از میان این انواع مخلوقات گذشته و صافتر و لطیفتر گشته است.

آن جمادات و نباتات و حیوانات عجیب و مهیب و بزرگ که در قرون قدیمه و ابتدائیه در زمین ما وجود داشتند امروز از میان رفته و جای خود را به انواع لطیفتر، کوچکتر و زیاتر داده اند. همچنین انسانهای نخستین که نمونه از آنها جز در افسانهها بنام دیو و غول باقی نمانده بتدریج ترقی کرده بشکل انسانهای کنونی درآمده اند و حتی در میان انسانهای امروزی هم که درجات مختلف از حیث شکل و بدن و اخلاق و عادات و هوش و ذکاوت و استعداد موجود است باز ترقی نمایان دیده می شود. چنانکه در میان جمادات بعضی ها هست که میان جماد و نبات متوقف است یعنی بکلی جمادیت را ترك نگفته و بدایره نبات هم داخل نشده و همچنین در میان نباتات قسمتی هست که میان حیوان و نبات محسوب می شود مانند مرجانها در ته دریاها

و حیوانات نباتی شکل دیگر و در میان حیوانات هم بعضی هست که از حیث هوش و ذکاوت و استعداد به انسان نزدیک است و حتی از برخی آدمیان هم برتر است، همین طور در میان نوع بشر نیز افرادی بوده و هستند که مرتبه بشری را طی نموده بمقام فوق بشری یعنی ملکی و ملکوتی رسیده‌اند مانند اولیا و انبیا و بعضی از عرفا و متصوفه و اهل حق و این مقام مرتبه‌ایست که بشر باید عروج کند و درجه آینده وی همین مقام است چنانکه مولوی مضوی، طی این مراحل را با لسان حکمت تبار خود چنین بیان فرموده است:

از جمادی مردم و نامی شدم	و از نما مردم ز حیوان سر زدم
مردم از حیوان و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم
حمله دیگر بعیرم از بشر	تا برآرم از ملایک بال و پر
از ملک هم بایدم قربان شوم	آنجه اندر و هم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جو	کمال شیء مالک الاوجه

پس از شرح اینکه عقلاً و حساً باید قبول کرد که درجه کمال انسانی را پایانی نیست و قهراً رو بسوی این کمال طی مراحل میکند باید دید که چه علائمی برای بهبودی آینده و برای برداشته شدن این کابوس وحشت و ظلمت که امروز ارواح و اجسام را فرا گرفته است دیده می‌شود.

آآقاری را که دلالت بر زایل شدن این ابرهای سیاه بدبختی و نفس پرستی میکند و درخشیدن آفتاب سعادت و آسایش را مژده میدهد در اعماق افکار و قلوب و در پس پرده‌های سیاسی و اقتصادی عالم پیدا می‌توان کرد و آن علامات را بدینقرار می‌توان تلخیص نمود:

۱ - بیدار شدن روح وحدت و اخوت اقوام بشر در میان

افراد آن بخصوص در میان ملل اروپا و آمریکا. انتشار وسیع این افکار و مخصوصاً تعالیم بودا در اروپا و آمریکا این مسئله را ثابت میکند و بعضی از علما و متفکرین را باندیشه انداخته است که دین بودا می‌تواند در اروپا جای دین عیسی را بگیرد چونکه در بعضی از شهرها دسته‌هایی بنام «جمعیت بودائی» تشکیل یافته که تمام امور زندگی خود را موافق تعلیمات بودا انجام میدهند.

۲ — مربوط شدن تمام ملل روی زمین با هم بوسیله روابط تجارتنی و اقتصادی و سیاسی بطوری که کوئی دنیا يك مملکت شده.
 ۳ — بین‌الملل شدن اغلب اقدامات سیاسی و اجتماعی و علمی چنانکه هر چند ماه يك انجمن و یا اجتماع و یا نمایشگاه بین‌المللی در یکی از شهرهای مهم اروپا و آمریکا منعقد می‌شود و اغلب ملل و دول را به اشتراك در آن دعوت میکنند. کلمه بین‌الملل هیچوقت بقدر امروز محل استعمال پیدا نکرده بود.

۴ — زوال تعصب مذهبی و خصومت دینی اقوام و جا گرفتن حس برادری و برابری بجای آن. کثرت سیاحتها و سهولت وسایل نقلیه و مخصوصاً جنگ بین‌المللی در تولید این حس، خدمت بزرگی کرده و میکند.

۵ — مربوط شدن اغلب بحرانها و انقلابهای سیاسی و اجتماعی عالم بهمديگر و منحصر بودن راه حل و تسکین آنها به اقدامات بین‌المللی و خارجی. تشکیلات سوسیالیستی و بولشویستی و اعتصابات بین‌المللی و حمایت و تائید فرقه‌های کارگران و غیره از همدیگر، این مسئله را ثابت میکند.

۶ — نفوذ پیدا کردن فلسفه روحیت و روحانیت در مقابل فلسفه مادیت و وسعت گرفتن دایره اولی در میان ارباب علم و ترقی فوق‌العاده فنون روحی و فلسفه ماوراء طبیعی.

۷ — کثرت مجامع و محافل و تشکیلات بین‌المللی روحانی و فکری که وحدت و اخوت بشر را بدون تفریق جنس و زبان و رنگ و دین نشر میکنند و مردم را قبول يك عالم معنوی و فوق بشری و بکوشیدن در ادراك آن عالم علوی دعوت و تشویق می‌نمایند. مهمترین این تأسیسات علمی، جمعیت «فکر جدید» و جمعیت «تئوسوفی» است که پیروان آنها به ملیونها نفوس میرسد و تبلیغات و نشریات آنها يك انقلاب فکری و روحی بسیار بزرگ حاضر میکند! در آتیه در باره این دو جمعیت شرحی خواهیم نگاشت.

۸ — سیر شدن مردم از تمدن اروپا و قانع شدن به اینکه این تمدن کامل سعادت بشر نیست. سرایت کردن این افکار در میان علما و حکما و فلاسفه و انتشار عقیده محکوم شدن مدنیت غرب به اقراض.

۹ — انتشار و رسوخ عقاید تصوف و عرفان در میان متفکرین اروپا و آمریکا و سرایت این عقاید بطبقات دیگر ملل.

۱۰ — اضطراب و بقراری افکار و ارواح مردم در جلو مشکلات روزانه و خطرات آینده و تمایل آنان بعقیده ظهور مسیح موعود و کثرت اشخاصیکه ادعای کرامت و مبشریت و نبوت میکنند و گرویدن کرورها مردم بعقاید و دعاوی آنان و انتظار بصبرانه مردم بظهور منجی و مربی بشر.

اگر هر يك از این موارد را بخوایم شرح دهیم هر موضوعی محتاج بچندین مقاله مفصل میشود ولی از همه اینها میتوان استنباط کرد که يك دوره جدید و يك تمدن جدید در زائیدن است و تمام این علایم، صفات بارزه این دور جدید را نشان میدهد و آن را در دو جمله می‌توان خلاصه کرد: ۱ — در سیاست و مادیات،

دنیای ما رو بوحدهت و بین‌المللی می‌رود. ۲ — در فکر و روحیات، نوع بشر بطرف اخوت و مغنویت قدم برمی‌دارد. این دو صفت، علامت فارقه آینده بشر خواهد شد.

اما اینکه ملت ایران چگونه خود را برای این آینده حاضر باید کند و چگونه خود را از کریوه بدبختی و مذلت و کرسنگی که حالا گرفتار است رهائی می‌تواند دهد، موضوعی است که هر شخص حساس و علاقه‌مند را متأثر و متفکر می‌سازد. اگر ایران در حال کنونی با تذبذب و نزل و سستی کجدار و مریز راه برود بکلی رشته امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی او اگیخته خواهد شد چونکه نه مانند ملت و دولت ژاپون آن قدرت فکری و روحی را دارد که عناصر صالحه تمدن اروپا را امتخاب و قبول کرده و آنها را با مزاج ملی و خصایص روحی و تاریخی خود وفق و مطابقت داده یک تمدن مخصوص با یک استقلال سیاسی و ملی ایجاد کند و نه مانند جمهوری ترکیه آن شجاعت و جسارت را دارد که یک مرتبه هر چه با دایاد گفته و تمام علایق خود را از حیات و تاریخ گذشته خود بریده همه شرایط نجدد و فرنگی شدن را بقوه جبریه بقولاندو خود را هم‌رنگ و هم‌رازوی ملل اروپا سازد و یک استقلال سیاسی و اقتصادی حاصل نماید.

هیچ حاجت بذکر نیست که ما هرگز این شق دوم را برای ایران آرزو نمی‌کنیم اگر چه این شق هزار بار جاذب‌تر دیده میشود! ملت ایران از حیث قابلیت و هوش و ذکاوت کمتر از ملت‌های دیگر نیست و مملکت ایران هم از حیث محصولات و خزاین طبیعی مانند معادن و آبها و خاک حاصلخیز و آب و هوای مساعد، مملکت خشک و خالی شمرده نمی‌شود و فرصتهای تاریخی و

آزادی سیاسی هم ددین بیست سال اخیر بسیار بدست آمده و موانع خارجی را هم از میان برداشته است. آیا با وجود این چرا ملت ایران ترقی نمیکند و روز بروز حالتش بدتر می‌شود؟

اگر ملت ایران را ده میلیون فرض کنیم نه میلیون آن فرمانبر و مطیع صرف بوده حکم گوسفند و اسیر را دارد که بهر کجا می‌برند می‌رود و هر طور بچراتند می‌چرد! فقط یک میلیون دیگر زمام امور را بدست گرفته است و آنها هم عبارت از مأمورین دولت و وکلا و علما و تجار و متجددین و ملاکین هستند! بدبختانه این زمره حاکم و فرمانروا دوچار یک مرض اخلاقی است که منشاء تمام بدبختیهای ایران است و آن مرض عبارت از فدا کردن منافع نوعی است بر منافع شخصی! با استثنای بسیار نادر هر يك از افراد این طبقه متمازه در هر حال فکراً و قولاً و عملاً قع شخصی خود را بر نفع عمومی مقدم میدارد. قوه محرکه و محور اعمال و افکار اینها تأمین آسایش و تحصیل ثروت و نهیه وسایل عشرت و کامرانی شخص خود است و بس و اگر مصالح ملی و منافع نوعی ددین میانه پامال شود و کرورها مردم گرسنه بمانند و یا رشته امور سیاسی و اقتصادی مملکت بکلی پاره شود، در نظر آنها اهمیت ندارد و هر کس بر خلاف این مسلک قدمی بردارد او را دیوانه و احمق می‌شمارند.

این صفت سرچشمه تمام اخلاق ذمیمه است زیرا صاحبان آن، شرافت و ناموس و عصمت و دیانت و امانت و حمیت و تقوی را فدای شهوت و شهرت و حرص و طمع و خیانت و شکم‌پرستی خود می‌سازند. و چون تربیت و معارف صحیح نداریم هر کس هم مختصر سواد یی پیدا میکند جزو این طبقه می‌شود و هر روز بر عدد افراد آن می‌افزاید!

تا این اخلاق از میان طبقه حاکمه ملت زایل و ریشه کن نشود و تا هر يك از افراد آن از ته دل خادم صمیمی نوع نشود و در مقابل منافع ملی آمال و منافع خود را فدا نکند و تا این طبقه نفس خود را از لوث اخلاق رذیله که شایسته حیوانات پست است پاک نسازد، بدبختی و کرسنگی و سفالت ملت ایران خاتمه نخواهد یافت!

برلین — ۲۲ شهریور ۱۳۰۵ ح. ک. ایران‌شهر

ادبیات

افسردگی

جفای دهر و غمش را گران نمی بینم
بهر کجا که روم شیخ و شهنه در کارند
بخواب مرگ مگر غرق اهل ایرانند
بجیرتم من از این برده های رنگارنگ
بغیر آنکه چو چنگیز قتل عام کنند
کسیکه طالب آزادی و عدالت بود
بیا کبازی و نیکی است زندگی مشکل

دوای درد دلم در جهان نمی بینم
ز ظلم این دو بجز مرگ امان نمی بینم
که حس زنده در این ناکسان نمی بینم
که جز نفاق و دو روشی در آن نمی بینم
رهائی از کف اهریمنان نمی بینم
شهید کینه شد از وی نشان نمی بینم
بکشوری که حجت در آن نمی بینم

ترشیز — خرداد ۱۳۰۵ ن. ت. پاکباز

زندگی

کاری است ناشنیده و نادیده کار عشق
ما را بکنج دیر مغان جایگاه نیست
جانا برای زلف تو دلها بچنگ و من
یا میرسم بوصل تو یا دل فدا کنم

هواره از اداره دلها مدار عشق
ما عاشقیم و نیست ریا در دیار عشق
با این دل شکسته کم کارزار عشق
بیدل شوم و لی نشوم شرمسار عشق

طهران ۱۹۲۲ رضا زاده شفق